

“از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی
از ازل تا به ابد فرصت درویشان است”
حافظ

۲۹ اسفند ۱۳۷۹

دور خشونت یا طلیعه‌ی عدالت

در خبرها آمده بود که شهردار پیشین شهر بوسانسکی ساماک در بوسنی، در سالهای ۱۹۹۰-۱۹۹۲، که متهم به ارتکاب جنایات جنگی است، سرانجام خود را به دادگاه جزایی بین المللی لاهه، ویژه رسیدگی به جنایات ارتكابی در یوگسلاوی، تسلیم کرد. به گفته وکیلش، او دیگر از زندگی مخفی و وضعیت فراری خسته شده بود.

اما در ایران مافیای سیاسی - اقتصادی خشونت و جنایت همچون گذشته، از یکسو، در بلندگوهای شفاهی و کتبی خود، از رادیو و تلویزیون و منابر نمازهای جمعه‌ی زیر نظارت ولی فقیه گرفته تا روزنامه‌های مزدور وابسته به وی، به توجیه و تجویز خشونت و ترور دست می‌یازند. واز سوی دیگر، عرصه و دامنه فشار و سرکوب و حبس و زجر را هرروزه گسترده‌تر می‌نمایند.

در چنین زمینه‌ای است که در پاسخ به این پرسش یکی از نمایندگان مجلس (محسن آرمین) که چگونه است که نویسنده رابه ده سال و تروریست رابه دو سال زندان محکوم می‌کنند، می‌نویسند: “گجایش را دیده‌اید؟ گاهی وقتها عدالت ایجاب می‌کند که یک نویسنده مثل کسروی به درک واصل شود و یک تروریست مثل استاد خلیل طهماسبی به عنوان قهرمان ملی مورد تشویق و تقدیر قرار بگیرد” (یالثارات ارگان انصار حزب الله، ۱۳۷۹/۱۱/۵).

به موازات این گفتار، دیوانکشور هم حکم محکومیت ترور کنندگان سعید حجاریان را نقض می‌کند و عنوان “محارب” (تروریست) را درباره آنان صادق نمی‌داند.

در جناح مقابل، محسن کدیور می‌گوید که در دیماه ۱۳۷۷ در اصفهان، “پیرامون اینکه ترور شرعاً حرام است، سخنرانی کردم و به خاطر آن یکسال زندان راتحمل کردم. هم اکنون هم عقیده دارم که در این باره باید سخن گفت؛ هر چند که هزینه‌ی سنگینی داشته باشد”. او چنین ادامه می‌دهد: “گر باره‌ی مجاز یا غیر مجاز دانستن ترور از سوی قرآن، دو قول مطرح است: یکی اینستکه اسلام ترور را نهی کرده است و منم به این قول معتقدم. قول دیگر این است که بنابه تعزیر می‌توان کسی را کشت. یا اگر زمامدار دینی مصلحت دانست که فردی به خاطر آنکه وجودش به ضرر جامعه است، وجود نداشته باشد، او را از زندگی خلاص کرد”. (ایسنا ۱۳۷۹/۱۲/۲۲)

این مناظره‌ی غیر مستقیم بین نمایندگان دو بینش سیاسی - مذهبی، راهگشا و رهنمون ما نه تنها در پرونده قتل‌های سیاسی بلکه در شناخت ساز و کارهای اعمال خشونت در راستای تحکیم و تثبیت قدرت سیاسی است، که تبلور عینی آن به گونه‌ای گسترده، در کشتار بزرگ زندانیان سیاسی و برنامه “پاکسازی زندانها” در سال ۱۳۶۷ و “پروژه قتل‌های عام درمانی” ساخته و پرداخته باند فلاحیان - سعید امامی در سالهای پس از آن، تحقق پذیرفت.

از قضا وکلای متهمان پرونده قتل‌های سیاسی، معروف به قتل‌های زنجیره‌ای، هم در پی صدور حکم دادگاه نظامی، اظهاراتی نموده‌اند که نه تنها صحت و اعتبار این حکم و

آن به اصطلاح محاکمه را معلول و مخدوش می نمایند، بلکه در راستای شناخت و تبیین انگیزه جنایتکاران و کشف حقیقت تأثیر به سزایی دارند.

منصور سلطانی راد، در حوزه شکلی و مسایل راجع به آئین دادرسی، می گوید که وی وکیل تعیینی مصطفی کاظمی و وکیل تسخیری مهرداد عالیخانی بوده زیرا که «وکیلی که به صورت تسخیری برای متهم ردیف دوم انتخاب شده بود، در جلسه اول دادگاه شرکت نکرد و دادگاه هم برای اینکه جلسه به تعویق نیفتد، فی المجلس مرا به عنوان وکیل تسخیری متهم دوم انتخاب کرد. من ابتدا اعتراض کردم که نمی توانم وکالت دو متهم را بر عهده بگیرم و حتی ممکن است از این حیث تعارضی در گفتارها پدید بیاید. اما آقای رئیس دادگاه تکلیف کردند و من هم موظف بودم که این وظیفه را بپذیرم» (پیام امروز، شماره ۴۴). وی در این مصاحبه، می پذیرد که پرونده «وقتی باصدور کیفرخواست به شعبه ۵ نظامی ارجاع شد، قسمت هایی از اوراق پرونده موجود نبود. . . . بخش هایی از پرونده که عمدتاً مربوط به تحقیقات از آقای سعید امامی بود، و احتمالاً بخش هایی از تحقیقات از سایر متهمان در پرونده نبود. البته مسئولان رسیدگی به پرونده خودشان هم تلویحاً پذیرفتند که قسمتهای زیادی از پرونده موجود نیست و توضیح دادند که این بخش های احتمالاً مغایر با امنیت ملی از پرونده برداشته شده است. کما اینکه استدلال رئیس دادگاه هم همین بود.»

مرتضی علیزاده طباطبایی، وکیل تعیینی ۱۶ متهم دیگر، در این باره می گوید :
«پرونده، پرونده قطوری است و به ۱۰ تا ۱۲ جلد می رسد. کسی هم این پرونده را خوانده است. این پرونده دست افراد متفاوتی بوده است و هر کس يك نوع اظهار نظر در باره آن کرده است. آنچه من شخصاً شاهد بوده ام این است که آقای رئیس دادگاه اصرار داشت شخصاً این پرونده را مطالعه کند. حتی ایشان برای مطالعه پرونده مشکلاتی داشت، می گفتند که بقیه این پرونده ارتباطی به شما ندارد و آنچه مربوط به این چهار قتل است به شما داده شده است. اما ایشان اصرار کرد که باید پرونده را بخواند. وکلای متهمان و اولیای تم هم می خواستند پرونده را ببینند. دو هفته یا بیشتر طول کشید تا ایشان پرونده را مطالعه کرد و بعد گفت که در بقیه این پرونده در مورد این چهار قتل چیز دیگری نیست.» (پیام امروز، شماره ۴۴)

خبرنگار پیام امروز از سلطانی راد می پرسد که آیا در پرونده به قتل های دیگری «همچون قتل آقایان پیروز دوانی و مجید شریف هم اشاره شده است» ؟ او پاسخ می دهد که به این دو اسم برخورد کرده است ولی «به طور مشروح راجع به آنها» مطلبی نبوده. خبرنگار می پرسد که متهمان در دادگاه چه گفته اند ؟ پاسخ او چنین است : «البته متهمان در دفاعیات خود مطالب متعدّد و زیادی مطرح کردند که نه من و نه شما مجاز به مطرح کردن آنها نیستیم.»

بدین ترتیب وکیل مصطفی کاظمی و مهرداد عالیخانی نه تنها اسرار را هویدا نمی کند که به خبرنگار پیام امروز هم زنهار می دهد که از خط قرمز رد نشود. از یاد نبرده ایم که پس از آنکه آقای خاتمی، در دومین سالگرد قتل های سیاسی، فاش کرد که عمر کمیسیون تحقیق گمارده از سوی وی بیش از چند روز به درازا نکشید، و پس از آن اعضای آن کمیسیون (ربیعی، یونسی، سرمدی) دیگر به پرونده دسترسی نداشتند، نیازی رئیس دادرسی نیروهای مسلح، در جریان يك گفتگوی مطبوعاتی، کوشید که مسئولیت دست به دست شدن پرونده را به رئیس جمهور و هیأت منصوب از سوی وی نسبت دهد. اما علی ربیعی بدون درنگ به مقابله برآمد و گفت «اگر قرار باشد خلاف واقعیت گفتنها ادامه یابد، واقعیتها را

منتشر می‌کنم، اگر چه تا امروز به دلیل مصالح نظام آنها را کتمان کرده‌ام". (به نقل از ایرنا)

این واقعیت‌ها که بایستی در راستای مصالح نظام کتمان می‌شدند، کدامند؟ آیا مصالح نظام چنین ایجاب می‌کرده که بیش از نیمی از پرونده و از جمله تمام بازجویی‌های سعید امامی از پرونده ارجاع شده به دادگاه نظامی، جدا شوند؟ آیا مصالح نظام ولایت فقیه ایجاب می‌کرده که آن قسمت از تحقیقات که راجع به "پروژه قتل‌های درمانی" بوده، همچنان سر به مهر بماند و همچون جسد سعید امامی مدفون شود؟ آیا مصالح نظام چنین ایجاب می‌کرده که در اجرای رهنمودهای رهبر، پای هیچ عمّامه به سر به این پرونده کشیده نشود و به "عالیجنابان خاکستری تاریکخانه اشباح": فلاحیان‌ها، درّی نجف آبادی‌ها، محسنی‌اژه‌ای‌ها، مصباح‌یزدی‌ها، رازینی‌ها، روح‌الله‌حسینیان‌ها مصونیت ابدی داده شود و اعضای کمیسیون تحقیق و از جمله ربیعی که درباره دخالت و مسئولیت آنان در صدور مجوّز و حکم شرعی آن جنایات آگاهی و اشراف داشته‌اند، ناگزیر باشند که واقعیت‌ها را به بهانه مصالح نظام کتمان کنند؟

در ماهیت امر هم گفتگویی وکیل کاظمی با خبرنگار پیام امروز با این عنوان آغاز می‌شود که "موگّل من آمر نبود". وی در باره شخصیت متهم می‌گوید که او "آدم بسیار قانونمند و مقررّاتی است". سپس اضافه می‌کند که چون بازپرس قرار منع تعقیب درّی نجف آبادی را صادر کرده بود، در جریان محاکمه "بیشترین تأکید رابرحضور آقای درّی نجف آبادی در دادگاه و مواجهه حضوری ایشان با متهمان گذاشتم. تعدادی گواه هم در این باره به دادگاه معرفی کردم که می‌توانست دلیل تازه‌ای برای بررسی دوباره موضوع باشد. البته نه اینکه این امر دلیل برای متهم کردن ایشان باشد. بلکه دلیلی است بر عدم توجه این بزه به موگّل من. به هر حال ما اصرار خود را کردیم، ولی متأسفانه دادگاه این اصرار را نپذیرفت".

وی سپس نتیجه می‌گیرد که "آمریت" متوجه مصطفی کاظمی نیست و در پاسخ دادستان دادگاه نظامی که موگّل او را متهم به تدارک و سایل این جنایات کرده گفته است که "این عناوینی که شما می‌فرمایید بیانگر معاونت است نه آمریت"، زیرا که کاظمی و عالیخانی "دستور آقای درّی نجف آبادی را انجام داده‌اند. آنها این طور استدلال کردند که از بدو تاسیس وزارت اطلاعات همیشه یک مجتهد به عنوان وزیر اطلاعات انتخاب شده است، یعنی کسی که صاحب فتوا است و آنها ملزم بوده‌اند که از این مجتهد صاحب فتوا تبعیت کنند". بعد به صراحت می‌گوید که به اعتقاد او "باید یک جا به جایی در ردیف متهمان صورت بگیرد و یکی دو نفری هم وارد قضیه شوند".

منظور وی از "جابه‌جایی" اینست که به پندار او مسئولیت عالیخانی در ارتکاب این جنایات از مصطفی کاظمی بیشتر است و بنابراین نمی‌توان کاظمی را متهم ردیف نخست به شمار آورد و عالیخانی متهم ردیف دوم، به حساب آید. اینهم از معجزات دادگستری جمهوری اسلامی است که در چنین پرونده‌ای که دو متهم با یکدیگر تضاد منافع دارند، به وکیل انتخابی متهم ردیف یک مأموریت داده می‌شود که از متهم ردیف دوم هم دفاع کند و او هم می‌پذیرد و در پاسخ خبرنگار درباره چگونگی این جابه‌جایی به ناچار می‌گوید: "چون دو موگّل داریم، ممکن است اظهاراتم در واقع علیه موگّل دیگرم باشد و اجازه بدهید در این باره اظهار نظر نکنم".

اما در باره انگیزه متهمان به صراحت می‌گوید که "آنها انسان‌هایی بسیار متشرعی بودند و هستند. هنوز هم اگر به عنوان تکلیف به آنها امری شود، احتمالاً خود را موظّف به

انجام آن می‌دانند. همچنانکه اگر همین حالا قرار باشد تحرگی توسط ضد انقلاب صورت بگیرد و آن‌ها اجازه بیابند، حتماً علیه ضد انقلاب اقدام خواهند کرد.

بنابراین، موکلان وی در مقام اجرای یک تکلیف شرعی - اداری بوده‌اند و همچنان آماده هستند که مأموریت‌هایی نظیر آنرا انجام دهند. اما آقای وکیل از اینهم فراتر می‌رود و در توجیه اهمیت و وجوب دفاع از مصطفی کاظمی می‌گوید که خود وی هم در گذشته «مضامین پاره‌ای پرونده‌ها را بر عهده داشته» و به توصیه یکی از دوستانش «که مدتی دادستان نظامی کشور بوده» حاضر شده که وکالت مصطفی کاظمی را بپذیرد، مشروط بر اینکه «به صورت کار گروهی» باشد. اما با اینکه «این اکیب هیچ وقت تشکیل نشد» او به درخواست خانواده مصطفی کاظمی و به ویژه توصیه برادر دوستی «شهید شده»، حاضر می‌شود که به تنهایی این وکالت را بپذیرد. سپس به این نقل قول از آن برادر شهید دست می‌یازد که: «اگر دفاع می‌کنی، داری از شهید دفاع می‌کنی». بدین ترتیب پس از سعید امامی که پس از مرگش توسط همکارش روح‌الله حسینیان، شهید خوانده شد، مصطفی کاظمی هم از سوی وکیلش عنوان شهید می‌گیرد و چون هنوز سر او را به زیر آب نکرده‌اند، بایستی شهید زنده اش خواند!

وکیل سایر متهمان هم به برهان مشابه‌ای دست می‌یازد. می‌گوید که موکلان او از «ابتدای پرونده تا آخرین جلسه دادگاه، یک چیز گفتند و آن اینکه این کار تشکیلاتی بوده و در انجام آن سلسله مراتب رعایت شده است. در حقیقت اینان آخرین افراد سلسله مراتب مافوق به مادون بودند و براساس دستوری که دریافت کرده بودند، تصورشان بر این بود که یک کار شرعی و قانونی انجام می‌دهند. . . . دستور از بالا می‌آید و سلسله مراتب خود را طی می‌کند. چنین چیزی همیشه وجود داشته است. براساس قانون در رأس آنها وزیر مجتهدی قرار دارد که به هیچ ارگان و حزبی هم وابسته نیست. از همین رو هرگز تصور نمی‌کردند کار خلاف شرع و قانون انجام می‌دهند.» وی اضافه می‌کند که موکلان او «همه جا گفته‌اند که مابه تصور اینکه کار شرعی و قانونی انجام می‌دهیم و حکم شرعی پشت آن است این کار را کرده‌ایم. آنها کار خود را با بسم الله شروع می‌کردند و وضو داشتند» و از اینرو در قبال این پرسش دادگاه که چرا از خانواده کشته شدگان رضایت نگرفته‌اند گفتند که «ما کار خلاف شرعی مرتکب نشده‌ایم. اگر افرادی که به ما دستور دادند، کار خلافی انجام داده‌اند، آنها باید دنبال گرفتن رضایت از اولیای دم باشند.»

پس دفاع هردو وکیل متهمان بر این اساس استوار است که اقدامات آنان در اجرای یک حکم شرعی - اداری، در چارچوب و ساختار وزارت اطلاعات که در رأس آن یک حاکم شرع (مجتهد) قرار دارد، صورت گرفته و هرگز جنبه خصوصی و فردی نداشته و از مصادیق قتل نفس و مشمول قانون قصاص، به شمار نمی‌آیند. مرتضی علیزاده طباطبایی در رد استدلال قاضی دادگاه نظامی و استناد وی به ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی، می‌گوید که این ماده «مربوط به اشرار است» و اضافه می‌کند که در دادگاه «موضوع امر را مطرح کردم و توضیح دادم که امر به چه کسی اطلاق می‌شود» و بنابراین موکلان او که امر امر را اجرا کرده‌اند مشمول ماده ۲۱۱ نیستند بلکه جرم آنان مشمول ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی است. به موجب این ماده «هرگاه به امر غیر قانونی یکی از مقامات رسمی جرمی واقع شود، امر و مأمور به مجازات مقرر در قانون محکوم می‌شوند. ولی مأموری که امر امر را به علت اشتباه قابل قبول و به تصور اینکه قانونی است اجرا کرده باشد فقط به پرداخت دیه یا ضمانت مالی محکوم خواهد شد.»

ما در این مقال در مقام این نیستیم که در باره وجاهت یا عدم وجاهت دفاع متهمان و وگلاهی آنان به داور به نشینیم. اما تردیدی نیست که آنان خودسرانه و به انگیزه های شخصی و فردی به ارتکاب آن جنایات دست نیازیده اند. از یاد نبرده ایم که نیازی در نخستین گفتگوی مطبوعاتی خود، به عنوان دادستان نظامی، در ۳۰ دیماه ۱۳۷۷، به صراحت می گوید که «متهمان این پرونده ادعاهایی در مورد مقتولان دارند و بایستی ادعاهای خود را بر اساس ماده ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی به اثبات برسانند.» همچنین فراموش نکرده ایم که بیانیه وزارت اطلاعات حاکی از کشف شبکه ای از «همکاران مسئولیت شناس و کج اندیش و خودسر این وزارت که بی شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده اند» در ۱۶ دیماه ۱۳۷۷ صادر شد. با وجود این پنج روز بعد یکی از مهره های شناخته شده وزارت اطلاعات - دادگاه انقلاب و از دوستان و همکاران سعید امامی (روح الله حسینیان) به میدان آمد و در مصاحبه با روزنامه کیهان (۱۳۷۷/۱۰/۲۱) مقتولان را مرتد و ناصبی خواند و همان شب در برنامه چراغ که به صورت زنده پخش شد گفته های خود در کیهان را با تفصیل بیشتری بازگو کرد و گفت که «مقتولان از مخالفان نظام بودند و بعضی از آنان مرتد هم بوده اند و برخی دیگر ناصبی زیرا که به اتمه اطهار جسارت می کردند.» نیازی هم ۹ روز بعد، در گفتگوی مطبوعاتی خود با کنایه بلیغ تر از تصریح، همین گفته را از زبان متهمان تکرار کرد.

به موجب ماده ۲۲۶ «قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد، قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه اثبات کند.» گمان نرود که حکم این ماده ناظر به موردی است که کسی قاتلی را که محکوم به مرگ بوده، به قتل برساند. زیرا که حکم این مورد در ماده ۲۱۹ آمده است که به موجب آن «کسی که محکوم به قصاص است باید با اذن ولی دم او را کشت. پس اگر کسی بدون اذن ولی دم او را بکشد، مرتکب قتلی شده که موجب قصاص است.»

پس ماده ۲۲۶ ناظر به چه موردی است؟ توجه می دهیم که در این ماده گفته شده که «مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد.» نخستین پرسشی که به ذهن خطور می کند اینست که چرا در این ماده به جای استحقاق قانونی از استحقاق شرعی یاد کرده اند؟ مگر نه اینکه حکومت جمهوری اسلامی، حکومت شرعی وزیر نظارت ولایت مطلقه فقیه است؟ مگر نه اینکه به موجب اصل چهارم قانون اساسی کلیه قوانین جمهوری اسلامی بایستی «بر اساس موازین اسلامی» باشند و تشخیص این امر بر عهده ی فقهای شورای نگهبان گذارده شده؟ پس چرا در ماده ۲۲۶ نگفته اند که «مقتول قانوناً مستحق کشتن نباشد.»

پاسخ این سؤال اینست که ماده ۲۲۶ در مقام بیان اختیارات فراقانونی فقها و ملایان است. با این توضیح که در قانون مجازات اسلامی بنابه مصالحی و شاید هم به تجویز «مجمع تشخیص مصلحت نظام»، جرمی به عنوان «ارتداد» پیش بینی نشده است. اما به نظر فقها و مطابق فتوای مراجع تقلید و از جمله خمینی، مجازات ارتداد مرگ است. شاید هم این سکوت بدین علت باشد که فقها در تعریف و مفهوم ارتداد وحدت نظر ندارند. کما اینکه درباره اهانت و ناسزا گفتن (سب) به پیامبر و امامان هم در ماده ۵۱۳، گفته اند که «اگر مشمول حکم سب النبّی باشد» مجازات آن مرگ است. برای تشخیص حکم «سب النبّی» هم بایستی به فتاوی فقها رجوع شود. از سوی دیگر در ماده ۲۲۶ آمده که «قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین در دادگاه اثبات کند.» توجه داریم که لفظ «موازین» را به صورت مطلق آورده اند و چون در صدر ماده گفته شده که «مقتول شرعاً مستحق کشتن نباشد»، منظورشان «موازین شرعی» است. تشخیص موازین شرعی هم با فقها است و بدین اعتبار برای ۶ فقیه در شورای نگهبان

حق نظارت بر همه مصوّبات قوه قانونگذاری گذارده اند و به آنان حق داده اند که قوانین مغایر با موازین اسلامی را لغو کنند.

بنابراین وقتی که یکی از حکام شرع در بلندگوهای کتبی و شفاهی حکومت از قربانیان به عنوان مرتد و ناصبی یاد می کند، در واقعیت حکم قتل آنان را توجیه و تنفیذ می کند. ملای دیگر هم که عنوان دادستانی نیروهای مسلح را یدک می کشد، در نخستین گفتگوی مطبوعاتی خود در باره دستگیری باند جنایتکاران وزارت اطلاعات، ابتدای به ساکن و گویی کسوت و کالت متهمان رابه تن دارد، ضمن اعلام اینکه متهمان ادعاهایی دارند به آنان ارائه طریق می کند که "ادعاهای خود را براساس ماده ۲۲۶ قانون مجازات اسلامی به اثبات برسانند." ولی آنان چه به لحاظ شرعی و چه در چارچوب و ساختار اداری - اطلاعاتی - ایدئولوژیک وزارت اطلاعات، نمی توانسته اند خودسرانه به ارتکاب آن جنایات دست یازند. متهمان خود بارها و بارها گفته اند که حکم شرعی صادره از سوی وزیر اطلاعات را به مورد اجرا گذارده اند. علاوه برآن در جریان محاکمه شان گفته اند که بارها و بارها شکنجه و تعزیر شده اند. وکلای آنان هم در جریان این مصاحبه گفته اند که "تعزیر کم نبوده است." وکیل کاظمی و عالیخانی در جریان این مصاحبه می گوید که موکلان او "در ابتدای جلسه دادگاه گفتند مطالبی را که از تاریخ برج ۱۲ سال ۱۳۷۷ تا برج ۱۲ سال ۱۳۷۸ از قول ما نوشته شده و اقرار ما تلقی می شود، تکذیب می کنیم. هیچ کدام از این اعترافات رادر حالت عادی انجام ندادیم."

طرفه اینکه وزیر اطلاعات هم از یکسو "پرونده قتل های زنجیره ای را مهمترین مسأله سیاسی ایران در ده سال اخیر" تلقی می کند و از سوی دیگر، می گوید که حکم دادگاه نظامی "از اشکالات جدی برخوردار است" و اظهار امیدواری می کند که "در مراحل بعدی این اشکالات رفع شود." (ایرنا، ۱۰ بهمن ۱۳۷۹)

اما او توضیح نمی دهد که چگونه مهمترین مسأله سیاسی ایران در ده سال گذشته را از دید واداری مردم ایران پنهان داشتند و چگونه این جنایات سیاسی که از مصادیق جنایات بر ضد بشریت به شمار می آیند، به چهار فقره قتل ساده و مشمول قانون قصاص مبتدل و مقلوب شدند! او نمیگوید که "اشکالات جدی" وارده بر حکم دادگاه نظامی کدامند؟ چگونه قاضی می تواند رأیی ناقص و آکنده از ایراد و اشکال صادر کند و رفع اشکال را به مراجع بالاتر محول نماید؟ او یا نمی داند و یا کتمان می کند که مرجع تجدیدنظر در این پرونده دیوانکشور است و در دیوانکشور رسیدگی بدون حضور اطراف دعوی و همچنان در پشت درهای بسته و بدون حضور و نظارت مردم صورت می گیرد و دیگر محاکمه ای در کار نخواهد بود.

دیگر آنکه مدعیان خصوصی و خانواده های قربانیان این جنایات به کدام مرجع تجدید نظر و به کدام دادگستری شکایت برند؟ به دادگستری زیر سلطه ولی فقیه که گمارده و گماشته او (هاشمی شاهرودی) با اینکه پس از انتصابش قول داده بود که "دستگاه قضایی وارد دسته بندی ها و جناحهای سیاسی نخواهد شد" (ایرنا، ۲۵/۵/۱۳۷۸)، ولی ارگانهای وابسته به این دادگستری: دادگاههای انقلاب، دادگاه ویژه روحانیت، دادگاه نظامی، دادگاه مطبوعات و سایر دادگاههای عمومی اشغال شده توسط کارمندان پیشین وزارت اطلاعات و داسراها و دادگاههای انقلاب که از او یا سلف او شیخ محمد یزدی حکم قضایی گرفته اند، طی یکسال ونیمی که از انتصاب وی به ریاست قوه قضائیه می گذرد، به عیان نشان دادند که نه تنها وارد دسته بندی ها و جناح های سیاسی شده اند بلکه مرکز ثقل تصفیه حسابهای سیاسی

اند و دادگستری را به آلت فعل و ابزار و اهرم فشار و اختناق و ملعبه ی دست مافیای سیاسی - اقتصادی خشونت و جنایت درآورده اند.

زبان حال اکثریت بزرگی از مردم ایران و از جمله خانواده های قربانیان این جنایات، با مظالم و فجایعی که در این یکسال و نیمه از این قوه ی قضائیه دیده اند : از محاکمه عاملان (ونه آمران) ترور سعید حجاریان گرفته تا محاکمه و تیرئه ی برخی از عوامل حمله و یورش سبعانه به کوی دانشگاه تهران ؛ از بستن بیش از ۳۰ روزنامه و نشریه گرفته تا بازداشت و محاکمه و محکومیت و کلاهی دو پرونده ملی (پرونده یورش به دانشگاه و پرونده قتل های سیاسی) ؛ از محکومیت های مستمر و پیاپی روزنامه نگاران و نویسندگان و روشنفکران و کلاهی دادگستری و مدافعان حقوق بشر و حقوق زن که بیشرمانه ترین مصداق آن در پرونده سازی برای شرکت کنندگان در کنفرانس برلن و محکوم کردن آنان به حبس های جنایی تبلور یافت گرفته تا خیمه شب بازی دادگاه نظامی ؛ از محاکمه مسئولان وزارت کشور به جرم عدم تمکین از منویات و دستورات باند خشونت و جنایت گرفته تا دستگیری های پیاپی آزادیخواهان و دگراندیشان و آری زبان حال اکثریت بزرگی از مردم ایران خطاب به این قوه قضائیه در این مصراع خلاصه می شود که "مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان."

واقعیت اینست که دادگستری ایران هیچ گاه و در هیچ دورانی از تاریخ یکصدساله خود، تابدین اندازه ملعبه و بازیچه حکومت نبوده و حیثیت و اعتبار و منزلت خود را از دست نداده بود. طرفه اینکه متولیان قوه قضائیه و دیگر کارگردانان سیاست فشار و اختناق و خشونت به عیان می بینند که به بن بست رسیده اند و اکثریت بزرگی از مردم ایران بارها دست طردوردد به سینه آنان زده اند و لی گویا نمی خواهند از تجربه های تاریخی در کامبوج، آرژانتین، شیلی، الجزایر، رومانی، یوگوسلاوی درس عبرت گیرند و همچنان چاره رادرتداوم و تصاعد سرکوب و خشونت می بینند.

اما عقبه زمان به عقب باز نمی گردد و مافیای سیاسی - اقتصادی خشونت و جنایت توان آن ندارد که آب از جوی رفته را به جوی بازگرداند. کارنامه جنایات آنان طی دوده گذشته در وجدان اجتماعی و حافظه تاریخی مردم ایران حک و ثبت شده است. بی جهت نیست که پرونده قتل های سیاسی یا پرونده هجوم سبعانه به خوابگاه دانشجویان عنوان "پرونده ملی" گرفته اند. "جنایات بر ضد بشریت" هم چنین معنای مفهومی را دارند. این جنایات بر ضد یک فرد یا چند نفر صورت نمی گیرد و همه ی بشریت قربانی این جنایات است. در پرونده های ملی هم همه ی مردم ایران مدعی خصوصی اند و همچنان خواستار کشف حقیقت و تعقیب و مجازات آمران و عاملان آن جنایات. گذشت زمان هم رافع مسئولیت آن جنایتکاران نیست زیرا که برطبق اصول شناخته شده حقوق جزای بین المللی، جنایات بر ضد بشریت مشمول مرور زمان نمیشوند.

از اینرو سزاوار است که در آخرین روزهای سال ایرانی و در نخستین سال قرن بیست و یکم میلادی، امیدوار باشیم که در روزهایی نه چندان دور موجبات تحقیق و شناسایی و تعقیب و مجازات آمران و عاملان این جنایات در کشور ما هم، در جریان یک محاکمه علنی و عادلانه، فراهم آیند. برگذاری آن دادگاه و آن محاکمه نه تنها محض عدالت و عدالت محض است که این نوید تاریخی را برای مردم ایران به ارمغان خواهد آورد که جامعه ما از دور و تسلسل خشونت رهایی یافته است.

پاریس، ۲۹ اسفند ۱۳۷۹ مصادف با شصت و دومین سالروز تولد پروانه اسکندری
(فروهر)